آسیب های دامنگیر ادبیات داستانی

جلالی زنوزی، فیروز

1L مرد نشسته است روی تلی از خاک و من نشسته‏ام پشت میز کارم. مرد به پیش سر نگاه می‏کند و به پشت سر می‏اندیشد.من‏ به ورق‏های کاغذی روی میزم نگاه‏می کنم و دلم نمی‏خواهد به پشت‏ سرم بیندیشم،مثل آن مرد؛آن مردی که نامش حسین‏1 است و شخصیت داستانی است که می‏نویسم و من نویسنده‏ای که نامم‏ ابراهیم است و مدتی است که دست و دلم به نوشتن نمی‏رود.

آن مرد گاهی فکر می‏کند آینده چقدر درخشان است،روح‏ معنویت در آینده خواهددمید.و من که به آیندهء او رسیده‏ام. می‏اندیشم که چه زیبا و پرمعنویت بوده،حتی همان نشستن‏ روی تل خاک و چشم‏دوختن به کمی جلوتر که خاکریزهای خط مقدم بوده،خیلی بهتر است از نشستن روی سندلی چرخدار مخملی‏ که 36 ماه هم ضمانت دارد،چرا که در نشستن بر تل خاک،او سر به آسمان دارد و در این نشستن بر مخمل.من سر بر سینه خمانده‏ام‏ و می‏اندیشم که چه فکر می‏کردیم و چه شد!

حسین در داستان من پر از امید است و من در داستان حسین‏

آسیب‏های دامنگیر ادبیات داستانی

فیروز جلالی زنوزی

اسکن‏در طول سال‏های اولیهء جنگ،درهمان گرما گرم جنگ،داستان‏های زیادی نوشته‏شد که‏ بیشترشان کاملا شعاری و احساسی بودند.از یک‏ جهت این امر کاملا طبیعی بود،چرا که در آن حال‏ و هوا که تنور فروزان آتش جنگ داغ بود،آن حرارت‏ و گرما به داستان‏هاتسری می‏یافت و کارها به اصطلاح‏ دوآتشه و برشته بودند از احساسات نویسندگانشان.

تبلیغات خاص آن دوران،که لازمهء چنان شرایطی‏ هم بود و می‏بایست روح سلحشوری و تهییج را در دل ملت بیدار نگه‏دارد کشیده‏شد به گسترهء ادبیات‏ جنگ.کاملا طبیعی است که آن تهییجات و تعصبات‏ از صافی قلم نویسنده درگذرد و بر کام او اثر بگذارد.

حدوث چنین امری البته در این‏گونه موارد در همه‏جای دنیا مرسوم و رایج است.در چنین برهه‏هایی‏ اصولا سروده‏ها و آهنگ‏ها و مارش‏ها هدفمند می‏شوند تا روحیهء مقاومت مردم را بالا ببرند و درست‏ به همین جهت است که مارش‏ها کاملا تهییجی و ترغیبی‏اند!

در چنین شرایطی واضح است که نویسنده هم،به عنوان یک‏ انسان-حتی اگر نگوییم انسانی که بنا به مقتضای کارش‏ حساسیت‏های بیشتری نسبت به سایرین به رویدادهای اطرافش‏ دارد-و به تبع او،آثارش تحت تأثیر القائات و هیجانات بیرونی قرار می‏گیرد.

شما اگر فقط اندکی به آثار جنگ آن سال‏ها دقت کنید به راحتی‏ می‏توانید آثار آن همه داد و کوب‏ها را در داستان‏ها ببیند.در دنیا هم‏ همین است.اصولا شرایط ملتهب و حاد،آثار ملتهب و حاد به وجود می‏آورد.توقع ای که در آن مقطع پرجوش و پرآورد برد و برافروخته‏ اثر به دور از شعارزدگی به‏وجودآید دور از ذهن است.اجازه بدهید 2Lلبریز از تشویش و ناامیدی‏ام.او در فکر ساختن است و من در فکر ویرانی‏هایی که از معماری او برجای مانده است.او برای ما خون‏ دل خورده است و ما بی او دل و جگر به سیخ کشیده‏ایم و جوجه‏کباب‏ سفارش داده‏ایم.و در فکر پیتزای شامیم.

خسین مرد سیاست بود و سیاستش عین دیانتش،و ما نیز مرد سیاستیم و سیاستمان عین دیانت‏مان است.

حسین دیروز مرد شجاعت بود در میدان‏های رزم،شیر ناخفته‏ در دفاع،پرتو امید در دل هر ایرانی،حسین امروز تنها مرد داستان‏های‏ ماست.داستان‏هایی که رنگ عشق در آن،خواهان ندارد.داستان‏هایی‏ که نشان پایداری بر پیشانی‏شان سترگ می‏نماید،اما در واقع تحفه‏ای‏ است بی‏رونق.

حسین امروز در لایه‏های زیرین اجتماع است و ما با ترفندهایی‏ قدیمی در تلاشیم تا سالی یک هفته،هفته دفاع مقدس،او را به یاد آوریم و به یادها بیاورانیم.ما امروز،امروزمان به یک گونه نیست، جمع اضدادیم،در برزخیم،بین ماده و روح،بین شعور و شهود،بین‏ گریز بزنیم به یک باور.بالشخصه معتقدم اصولا ما اثری نداریم‏ که جدا از باورهای نویسنده و ایدئولوگ او نباشد و در هر اثری‏ نویسنده به گونه‏ای باور و عقیده و مرامش را شعار می‏دهد!پشت‏ هر اثر هنری یک نویسنده پنهان است که به هر روی جهان‏بینی، باورها و نبایدهای اعتقادی خودش در اثری به نام داستان تبلیغ‏ می‏کند(یا بگوییم شعار می‏دهد)هیچ اثری در دنیا خنثی نیست. منتها در این میان مسألهء ظریفی وجوددارد.ن‏ویسندهء توانا و متبحر در کار داستان‏نویسی،آن‏که به فوت و فن کارش واقف است،این‏ باورها را به گونه‏ای شعار می‏دهد،یا بگوییم ایده‏اش را در دل داستان‏ می‏باوراند که به چشم نمی‏آید.این شعارها و ایده‏آل‏ها بسیار هنرمندانه‏ در آثار آنان به تحلیل می‏روند،در جانمایهء اثر جذب می‏شوند و از هیچ کجای پیکره کار شره نـ می‏کند.آن باورها در طرح داستان‏ رسوب کرده ته‏نشین می‏شوند.و گاه این رسوبات آن‏قدر در عمق‏ اثر پنهان می‏شوند که فقط انگشت شمار منتقدان حرفه‏ای و توانا که آئین غواصی(!)را می‏دانند،می‏توانند به آن عمق نفوذ کنند و آن لایه‏های دور و گم را بیابند.واقعیت این است که طرح و توطئهء هر اثر،آمد شد آدم‏های اثر،اتفاقات اثر،گفت و نگفت‏های اثر،نسبت‏ مستقیم دارد با باورهای نویسنده.به معنای دیگر برآیند هر اثر همان‏ شعار پنهان در پشت اثر و باور نویسنده است.همان بایدها و نبایدها و ایدهء آنها و آرمان‏های نویسنده که به گونه‏ای نویسنده از نـ بود آنها در رنج است و یا آرزوی تحقیق آنها را در واقع دارد.از سوی دیگر نویسنده‏ای که هنوز خام‏دست و خام‏قلم است و هنوز راه و رسم‏ سحر قلم را نمی‏داند و به این تبحر نرسیده است چه می‏کند؟!شعار می‏دهد!همان چیزی که منتقد داستان از آن به‏عنوان عیب اثر نام‏ می‏برد!چرا؟چون که نویسنده نتوانسته آن شعار را خوب در لابه‏لای‏ نوشته‏اش لاپوشانی کند.نتوانسته است به عمق برود و خواننده در همان لایه‏های رویی داستان می‏تواند به‏راحتی جهان‏بینی نویسنده

1Lاسکن‏آسمان و زمین،بین کربلا و شام، سرگردانیم،نه از تبار حسینیم،نه‏ از قبیلهء یزید،نه سجده‏گاهمان‏ زمین است نه آسمان،برزخی‏ترین‏ نوع بشر شاید مائیم،نه جنگ را می‏فهمیم نه صلح را،نه در غل‏ و زنجیریم و نه بی‏غل و زنجیر، نه خدایمان پید است و نه شیطانمان هوید است.

اما حسین در داستان من، همان حسین آن روز است که این‏ روزها را تاب نمی‏آورد.و من در داستان حسین همان ابراهیم‏ پیشین نیستم.من در داستان‏ حسین پر از حسرتم،پر از وای و آی و یادش‏بخیر و چه فکر می‏کردیم و چه شد!و شما در نشریهء ادبیات داستانی به دنبال حسین و شفی محمد2و مسیح کارپیانس‏هایی‏3 را که در کار جوش نخورده،ببیند و از این جهت است که می‏گوییم‏ نویسنده در فلان اثر دارد شعار می‏دهد.دور نشویم از اصل مطلب! داستان‏های جنگ سال‏ها نخست جنگ به جز التهابات بدیهی‏ روزگار هر آشوب و تب خود از مورد اخیر نیز لطمه دیده‏اند!چرا که‏ بیشتر نویسندگانی که بعدها به عنوان نویسندگان مطرح جنگ‏ پذیرفته شدند وآثار نسبتا درخوری خلق کردند و می‏کنند در آن‏ سال‏ها چون تازه به عرصهء داستان‏نویسی وارد شده بودند،به دلائل‏ پیش گفته بیشتر آثاری نوشتند کاملا احساسی و شعاری و البته با خام دستی‏های بدیهی هر اهل قلمی که تازه پا به وادی ادبیات‏ نهاده است.

یکی از آسیب‏هایی که دامنگیر ادبیات داستانی ما به طور اعم‏ و ادبیات جنگ به طور اخص شده است،و می‏شود:عدم بهره‏گیری‏ کافی از اهل فن در کانون‏های فرهنگی و ادبی کشور است.اغلب‏ مسؤولین عرصه‏های فرهنگی کسانی هستند که اطلاعات جامع‏ و کافی و وافی از ادبیات داستانی ندارند.بیشتر اینان افرادی هستند که از روی رابطه و نه ضابطه پست‏های کلیدی فرهنگی و ادبی ما اشغال کرده‏اند،این بزرگواران منسوب‏شده هر چند خیلی خوب‏ شعار ادبیات(!)می‏دهند ولی در عمل لطمه‏های شدیدی بر پیکرهء ادبیات زده‏اند و می‏زنند.این بزرگواران منصوب‏شده علاوه‏بر این‏که‏ در راه اعتلای ادبیات این مرزبوم دست همیاری نمی‏فشارند. البته‏ بدیهی است که نفشارند چون این کاره نیستند و شهامت ابرازش را هم ندارند-بلکه با اعمال نظرهای سلیقه‏ای و من‏درآوردی‏ شاخصه‏های منفعلی تدوین کرده‏اند که ادبیات ما را از روح شایسته‏ و بایسته خود تهی کرده است.ای است که محصولات منتشرشده‏ از این کانون‏ها تنها پیکره‏هایی هستند بی‏جان و بی‏روح!شخصا با تعدادی از این منصوبین ملاقات داشته‏ام و به طرز رقت انگیزی از عدم اطلاع آنها جاخورده‏ام که اگر بخواهم شرح بدهم از حوصلهء این متن خارج است.اعمال نظرهای سلیقه‏ای و کاملا پرت از اصول‏ داستان‏نویسی باعث شده است که امکانات این قبیل کانون‏ها نه‏ تنها باعث رشد و کمال ادبیات نشود،بلکه صدمات سختی بر آن‏ واردآورد.

2Lهستید که در جشن سالگرد هشت سال دفاع مقدس شرکت کنند و به ویژه‏نامهء ادبیات‏داستانی شما روح تازه‏ای بدمند.

باشد!به آنها می‏گویم از داستان‏هایم خارج شوند،اما اگر مسیح‏ کارپیانس ارمنی،به عشق امام‏خمینی،و به نیابت از حسین و شفی‏ محمد بی‏دست،کلوخی به سمت‏تان انداخت‏4،گلایه نکنید،لا اقل‏ آن‏قدر مرد باشید و بگویید ما نیز چون تو هفتهء دفاع مقدس را مدتی‏ است که هفتهء شرمساری و سرافکندگی می‏نامیم،چرا که در مقابل‏ آن سرهای بلند و نخل‏های تناور،چون علف‏هایی هرز رویانده‏ شده‏ایم،از این‏که آرمانی‏های آنها را به نقد و اقساط بدون چک‏ کارمندی فروخته‏ایم،شرمنده‏ایم.

شما از قول حسین داستان من بنویسید:این هفته بر شما مبارک‏باد و از قول من ننویسید تقاص خون شهیدان دور نیست.

(1)..شخصیت رمان اشکانه

(2)..شخصیت اصلی رمان ریشه در اعماق

(3)..شخصیت اصلی داستان معماری مسیح

(4)..کنایه از سنگی که مسیح کارپیانس به طرف روحانی وابسته به رژیم بعث‏ عراق می‏اندازد.

تعریف‏های خطی و مدار بسته از داستان جنگ،متأسفانه باعث‏ شده که ما با گذشت تقریبی یک دهه،با وجود این همه منابع شفاف، در محاق شعاری‏نویسی بیفتیم و این در حالی است که هنوز که‏ هنوز است دستمایهء بسیاری از رمان‏های خوب دنیا می‏رسد به‏ رویدادهای جنگ‏جهانی اول و دوم!شاهد این مدعا را به راحتی‏ می‏توان در سینمای ما دید!واقعا چه اتفاقی افتاده است که سال به‏ سال سینمای ما به حذف سینمای جنگ رسیده است علی‏رغم‏ شعارهای پرطمطراق مسؤولین رده‏بالای آن؟!

به نظرم یکی از راه‏های مقابله با این آسیب‏های جدی که‏ دامنگیر ادبیات جنگ ما شده است(و کلا ادبیات ما)این است که‏ وزارت ارشاداسلامی بیاید نشست‏هایی بگذارد در مورد آسیب‏شناسی‏ ادبیات،از اهل فن دعوت کنند که بیایند بنشینند و مسأله را به بحث‏ بگذارند،ببینند دلیل این آسیب‏ها و جراحت‏ها چیست،زخم را که‏ شناختند،مجروح را که دریافتند آن‏وقت شاید بشود این تن هزار پاره را درمان کرد!و مرگ نه این است که اینک در دههء سوم،آثار درخور تأملی بالیده است که نشانه‏های کاملا شفافی از آنها در دست‏ است؟!و مگرنه این است ما مسألهء تهاجم فرهنگی را تا حد چرکناکی داریم مدام بیان می‏کنیم و نه این است که بر این اصل‏ مسلم پامی‏فشاریم که باید از توان فرهنگی‏مان استفاده کنیم؟!پس‏ چرا درصدد نیستیم به دور از دسته‏بندی‏ها به فکر رفع کاستی‏هایمان‏ باشیم؟!و سرانجام این که به نظر من اگر سطح صاف آبی را در نظر بگیریم که در کانون آن سنگی بیندازند(که آن سنگ جنگ باشد) از نقطهء مرکزی افتادن آن سنگ که بسیار پرتلاطم است تا دایره‏ دایره‏های بعدی،که موج پس موج می‏آید و می‏آید تا آن کناره‏ها که پس‏لرزه‏های موج‏ها اندک‏اندک محو می‏شوند،همه و همه‏ مربوط به آن سنگ(جنگ) است و هر نویسنده‏ای بسته به توانایی‏ و دلمشغولی خود می‏تواند یکی از این دایره‏ها یا پس‏لرزه‏ها را دستمایهء اثرش قرار دهد و همهءاینها جزو داستان جنگ محسوب‏ می‏شوند.